

**نهضت آینده افغانستان هفتاد و پنجمین سالگرد تولد فرخندهء دانشمند فاضل و نامدار کشور رفیق پوهاند داکتر مجاور احمد زیار را از صمیم قلب تبریک و تهنیت گفته برای ایشان عمر طولانی و قلم پر بار تر آرزو میکند.**

**پوهاند دکتور م.ا. زیار**

اکسفورد، نوامبر ۲۰۱۱

## **پرداخت موشگافانهٔ زبانی – گویشی دلیلی روشن درخشش بی مانند رمان لبخند شیطان**

شگفت آور نیست که چهارمین رمان دکتور ارغند زیر نام ((لبخند شیطان)) توجه نقد نویسان را از همه بیشتر به زبان آن معطوف داشته است. زیرا منحصیث یک آفرینش ادبی در زمرهٔ هفت شهر هنر مربوط ادبیات می شود که مواد خام آن را زبان تشکیل داده و به همین دلیل آن را هنر زبانی نامیده اند. در نقد دستگیر نایل میخوانیم:

((زبان این رمان از آغاز تا پایان بیانگر زبان عام مردم است، زبانی که نود درصد مردم ساکن کشور ما با آن سخن میگویند. در این کتاب از لایه های مختلف، از اقوام و ملیتهای گونه گون، از لهجه ها و گویشها و فرهنگ های متفاوت سخن رفته است.)) و دیالوگی دلچسپ و خواندنی گویش تاجیکی را در زمینه از کتاب برگرفته که با گویش تاریخی تاجیکی ماوراؤ النهر پیش از زمان شوروی و اثر پذیری زبان روسی، و گویش کنونی مربوط افغانی آن فرق بارزی را نشان میدهد: ((میلش خوردن گیرید. دلم ده شما سوخت. مسافری و غریبی سخت است. یگان وقت من و خدایت اله هم مسافر شده گی. رنگ شما، نه کس و نه کوی همو وخت، خدایت اله قسم خورده گی، که به مسافر یاری کند... اقتباس از محترم نایل)). همچنان مستقیماً از صفحات ۸۹۲ تا ۸۹۴: (( من به گفته گی، مسکوه رفتن میل دُرید، دلگیر نشوید، خاطر به بالیدگی شما

مه در خدمت بوده گی. اوغانها را دایم یاری میکنم. چند سال در مزار شریف در تفحصات خدمت کرده گی میباشم...؛ اگر د دکومنتهای شما تنقیدی نیست، سمه لوت به میپریم. در مسکوه هم از خودگی مااست...؛ دیروز شما به گفته گی که حاجی صاحب هم در همین ریان یک ته دوم دارد. یک بار ایشان را نزد تان حاضر کردن در کار. پول مده (چرک) و ریم دست است. اوغانها گفته ایستاده اند: جنگ شدیار، سر شدیار. دراین وختها پول کمتر شده ایستاده س. باز کدام دل گرفته گی و خلل پیش نیاید...؛ حیف د پولهای شما که دراین گستینیسه(ر- هوتل) داده گی. جای ارزان پالیدن در کار... چند ته افغان دیگر هم همانجا زنده گی کرده ایستاده اند، ایشان هم اروپا به رونده استند... به خلاصه آمدن(نتیجه) گیریم...)).

و دکتور ناییب پس ازآنکه در مورد زبان و زبانشناسی به ویژه در همآهنگی با فلسفه، جامعه شناسی و نقش آن در آفرینشهای ادبی و فرهنگی بحث جالبی تیوریک نموده، میافزاید: ... ازآنچه در مورد نقش محوری زبان در تکوین جهانبینی جمیعت های انسانی گفتیم، نتیجه جانبی دیگری باید گرفت: ادبیات یک قوم تنها از ورای زبان یا زبانهای آن قوم میتواند وجود داشته باشد... لبخند شیطان بازآفرینی زنده گی روزمره آدمها نیست، بل، جهانبینی ایدیالوژیک شخصیتهای رمان را از طریق کاربرد زبان ویژه خودشان نیز روی صحنه می آورد...)). بنابراین وی نقش زبان را در آفرینش چنین یک رمان بالابلند و کم نظیر هرچه برجسته تر ساخته است که میتوان آن را نقدی از نوع ((فلسفی- زبانشناختی)) بر شمرد.

اینجانب به نوبه خویش خواستم، در ارزیابی رمان لبخند شیطان با در نظرداشت هر دو جنبه با لقوه و بالفعل زبان، یا به اصطلاح سوسور لانگ (langue) ولانگاژ (language)، که دکتور ناییب در ارتباط تنگاتنگ زبان با اندیشه، نیز به آن تماس گرفته است، بیشتر جنبه زایشی (generative) زبان را در زمینه مطرح سازم.

این درست است که برخلاف نظریه افلاطون که گفته بود، در هنگام تفکر روح انسان با خودش حرف می زند یا به تعبیر واتسن یکی از پیشروان رفتارگرایی در روانشناسی که تفکر نوعی سخن گفتن است، زبان تنها شرط وجود فعالیت های عالی ذهن از جمله تفکر و تخیل نیست، ولی مهمترین شمرده می شود. این را هر یکی از ما در زندگی روزمره عملاً تجربه کرده ایم، به گونه مثال هنگامی که در باره گذشته تحصیلی فکر می کنیم، آن همه آدمها، محیط، رخدادهای و خاطره های زشت و زیبا با نشانه های ملموس و محسوس در ذهن ما تداعی و دوباره زنده می شوند. بنابراین تفکر بدون بهره گیری از زبان اگر امکان پذیر هم است ولی این نوع تفکر در

مسایل علمی و فلسفی بسیار ابتدایی بوده و قدرت تجرید در آن خیلی ضعیف خواهد بود. تا آنجا که شاید نتوان بر آن نام تفکر اطلاق کرد.

این زبان است که توانایی انسان را به میزان معجز آسایی بالا می برد تا جایی که می توان گفت، تفکر، تخیل، تجرید، تعمیم، ادراک، استدلال، قضاوت و تمامی فعالیت ها و اسرار در مراحل عالی و بسیار مجرد ذهنی بدون از زبان غیر قابل تصور اند. به سخن دیگر در این مراحل عالی، زبان - تفکر و زبان - تخیل هرچه بیش تر رابطه تنگاتنگ داشته واز هم جدایی ناپذیراند.

تاکید نووم چُمسکی علمبردار دستور گشتاری - زایشی بر ((لانگ)) یا به اصطلاح خودش ((زبان توانش)) و یاهم ( زبان درونی)) حاکی از آن است که این جنبه ذهنی و غیر ملموس جایگاهی مشترک با سایر فعالیت های عالی ذهنی از جمله اندیشه (تفکر) داشته، خاستگاه و پوتنسیالی برای لانگاژ یا ((زبان بیرونی)) می باشد؛ او در حقیقت به نحوی از انحاء نظریه افلاطون و دیگر اندیشمندان روزگار پیشن مبنی بر وجود ((خرد قبلی)) و خاصاً نقش (intuition) را برخلاف فردیناندو سوسور بنیانگذار زبانشناسی نوین، مکمل عناصر سازای آواشناختی و دستوری شمرده است. انتویشن که دکتور نایی در نقد فلسفی - زبانشناختی خویش به ((شهود)) ترجمه و تعریف و رضباطنی (نگاهی تازه به دستور زبان، ص ۱۳۷) با معادل پارسی ((شم زبانی)) احساس یا قضاوتی دانسته که اهل زبان نسبت به درست یا غلط بودن جمله های زبان خود دارند) و نیز چُمسکی: دانش زبان - ماهیت، منشأ و کاربرد آن - مقدمه).

بر اساس نظریه چُمسکی زبانشناس ریاضیدان و فیلسوف، زبانی را که ما تا سن ۵-۶ ساله گی از اطرافیان (مادر و پدر، خواهر و برادر، همبازی ها و...) نا آگاهانه یا نیم آگاهانه یاد گرفته و در ذهن خود ذخیره کرده ایم، به این معنا نیست که ما تمام واژه ها و جمله های آن زبان را که می توانیم در موقعیت هاو موارد مختلف به کار بریم، از بر کرده ایم؛ بلکه منظور این است که ما تعدادی محدود قاعده را که همزمان با تعدادی محدود واژه و جمله ها یاد گرفته و به ذهن سپرده ایم، جنبه زایشی دارند. به این مفهوم که می توان عندا لزرو رت از راه ((جانشینی)) و ((همنشینی)) از تعدادی محدود واژه تعدادی نامحدود جمله و درعین حال هرچه درازتر ساخت. البته، اگرچه واژه های که در این جملات به کار بسته می شود، تکراری اند ولی هربار ترکیب کلمات آن ایجاد تازه است. (ر. باطنی ۱۳۳، ۱۴۱؛ لانگدن ۱)

به هر رو، اگر زبان ویژه گی زایشی را نمی داشت، تولید میلیون هامیلیون جمله، اشتقاق و ترکیب در زبان های جوامع پیشرفته جهان و نیز جامعه نسبتاً کم انکشاف ما در ساحات

گوناگون علمی، فرهنگی و انفارماتیکی هرگز امکان پذیر نبود. مقوله های دوگانه ((زبانی - تخیلی)) و ((زبانی - اندیشه یی)) که امروزه در نقد و بررسی ادبیات به شمول آفرینشهای داستانی مورد توجه قرار می گیرند، نقش زبان را در هر دو طرف دیا لکتیک شکل و محتوای آن اجتناب ناپذیر می نمایانند. (اوتو و کاسپر: فرهنگ ادبی)

نکته ای دیگر درخور یادآوری این است که موادخام آفرینش های ادبی از دیدگاه شکل و محتوا از این لحاظ نیز مورد توجه قرار می گیرد که برخلاف هنر های تجسمی مانند پیکرتراشی، نگارگری که مواد خام آن ها آشیای مادی یی چون خاک، ریگ، سنگ، گچ، چونه، چوب، تکه، آب، رنگ، روغن، کاغذ، پلاستیک... تشکیل میدهند، فرآوردهای ذهنی دیگر چون ((زبان)) را شالوده آفرینشی اش قرار میدهد. چنانچه گفته آمدیم، زبان خود فعالیتی ذهن انسان است. به این معنا که زبان نخست از همه جنبه ذهنی، مادی و غیر ملموسی دارد، تا صورتی؛ زبان ملموس و عملی (گفتاری و نوشتاری) اساساً از زبان مجرد ذهنی مشتق میگردد و نه برعکس آن. (لانگدن ۱۴۰)

بر بنیاد دیدگاه ادوارد سپیر که بر نقش جهانشمولی (universality) زبان تاکید میورزد، در زنده گی و فعالیت های عالی ذهنی انسان به ویژه تفکر و تخیل که همه فرآورده های علمی، تخیلی و آفرینشهای هنری را برایش امکانپذیر ساخته طبیعت رابه نفعش مهار نموده و در نتیجه قله های تمدن را یکی پی دیگر فتح کرده و میکند.

دکتور ارغند همانند هر گوینده زبان پارسی را من حیث زبان اولی ((مادری)) در آغوش خانواده تا سن شش ساله گی دربرگیر واژه ها، جمله ها و قواعد محدودی یاد گرفته و به ذهنش سپرده و سپس در محیط فراخ و فراختر، از کودکانستان تا پوهنتون، نه تنها به آن غنا مندی و سترده گی بخشیده، بلکه موازی به آن از همان آوان کودکی گونه ها و گویش های مختلف را به زبانش. افزوده و ضمناً از راه آموزش آگاهانه بر گونه نوشتاری اش نیز تسلط و چیره گی قابل ملاحظه یافته است.

نویسنده منحیث راوی دراین رمان در پهلوی پارسی معیاری - ادبی خود، گویشها و گونه هاو شیوه های مختلف مروجۀ روزمره گفتاری را، با استفاده اعظمی از حروف سه گانه علت (و-ا-ی) - به اضافه (ه- غیرمفلوظ به جای فتحه)، و تاحدی دوسه نشانه اعراب (زیر و زبر و مد) نموده است، تا به این وسیله خواننده و یاهم شنونده کرکترهایی از لایه های گوناگون اجتماعی در تک تک دیالوگ به آسانی شناسایی کرده، دچار سردرگمی نگردد. به طور نمونه اگر شناسه یا صیغه

شخص اول فعل کمکی توانستن در برابر شکل نوشتاری معیاری ((میتوانم، میکنم...))، به ((میتانم، میکنم)) برخورداریم، بی درنگ در می یابیم که گونه یا گویش عامیانه پارسی کابلی، به سخن دیگر، تاجیکی است، ولی اگر به وارینت ((میتونم، موکنم...))، برخورداریم، در می یابیم که مربوط یکی از گونه های پارسی هزاره گی که اساساً مربوط یکی از دو گویش عمده تاریخی پارسی افغانی، یعنی گویش آری- خراسانی در برابر گویش بلی- تاجیکی قرار دارد، است. با اینهم، ناگفته نماند که گونه یا گویش هزاره گی در مناطق مختلف، به ویژه در کابل و مناطق شمال کشور تا حد زیاد زیر تأثیر گویش بلی- تاجیکی قرار گرفته، دستخوش دیگرگونیهایی شده، تشخیص و تفکیک کرکترها را بعضاً مختل می سازد. حتا زبان گفتاری هزاره های کم تعلیم و کم سواد در شهر کابل با زبان تاجیکان کمتر فرق میکند، نه ((موکنه، میتونه)) میگویند و نه ((تویستو، زمستو، بور، جوون، پییر و برار، آچه، اته، اتی...)). البته اثر پذیری پارسی هزاره گی از پشتو (توپ، تپله، گدو، خپت...) در مناطق همجوار مانند میدان- وردگ، غزنی و روزگان مسأله ای جداگانه بوده و از دیدگاه گویش شناختی رمان مورد بحث مانیت.

ولی همان سانی که در تشخیص و تفکیک گویشها و گونه ها در پهلوی ویژه گیهای گویش جغرافیایی و قومی، ویژه گیهای گویش اجتماعی نیز در خور توجه میباشند، در رمان دکتور ارغند با کرکترهایی روبرو میشویم که از نگاه موقف اجتماعی و سطح فرهنگی نیز متفاوت بوده و بنابراین گونه های متفاوتی زبانی واحدگفتاری را نمایندگی میکنند. به طور نمونه شیوه گفتار دو کرکتر مرکزی نسبت به اطرافیانش ادبی تر مینماید. از جمله جمیله که از یک سو به فامیلی دست کم نیمه روشنفکر تعلق داشته و از سوی هم کم و بیش از تعلیم و سواد بهره مند میباشد، طوری که میگوید: ((... با چی آب و تابی میگفتن که مجاهدین مکتب کفاره در ده دانا به آتش کشیدن... بگویی چی کار بزرگ و انسانی ره انجام داده بودن- ص ۵)) و نحوه گفتار مهدی آغا نیز مطلب مشابهی را میرساند، با این که به گروه اتنو- لنگویستیکی هزاره وابستگی دارد، ولی شیوه سخن گفتنش، دست کم با جمیله و تا حدی هم حدیثه مادرش، همآهنگی را نشان میدهد، مثلاً ((ای خلته ره بیست روپه خریدم، تا آخر زمستان بس میکنه... از مال چور بود، اگنی به ای قیمت نمیدادنش!- ص ۵۸۵)).

همچنان اگر در روندگفتگو یا دیالوگی به واژه یی برخورداریم که در آن کنسوننت های /ف/ به/پ/،

/ق/ به/ک/ و ندرتاً واول الف ممدوده/آ/ در کلمه(آسان)،(آرمان)... یافعل(آمد) به(ا) قید شده است، بلافاصله درک می کنیم که گوینده یا کرکتر پشتوزبان میباشد.

مطلب محترم نایل ((زبان این رمان از آغاز تا پایان بیانگر زبان عام مردم است، زبانی که نود درصد مردم ساکن کشور ما با آن سخن میگویند...)) که یقیناً هدفش از این فیصدی تمام گروه های زبانی کشور ما می باشد، این برداشت نیز به ما دست میدهد که ده فیصد باقیمانده آن از سواد و تعلیم برخوردار بوده، به زبان معیاری حرف میزنند. در عین حال چنانچه از مطالعه متن رمان آشکار میگردد، زبان معیاری و ادبی راوی ((دکتور ارغند)) از ده در صد تجاوز نخواهد کرد. ولی تعداد خواننده گانش در عین فیصدی محدود نمانده، علاقمندان کم تعلیم و کمسواد، آن را هرچه بیشتر بالا میبرد.

همان سانی که سه سال پیش در نقد رمان ((کفتربازان)) از همین داستاننویس چیره دست یادآور شده بودیم، گسترده گی و درعین حال پیچیده گی گویش پارسی شهر کابل در آمیزه یی نهفته است که از یک سو نمایانگر هردو وارینت تاریخی گویشی پارسی خراسانی ((آری)) و تا جیکی ((بلی)) بوده و از سوی دیگر وامگیری واژه های زیادی از زبان های گونه گون، از بقایا یا فوسیلهای زبان باختری مربوط کابلشاهان گرفته، تا پشتو، هندی، عربی، ترک و مغلی در درازای هزاره گذشته بوده است.

در این جا باید افزود، از جمع موادی که از منابع و مآخذی، از فرهنگ عامیانه فارسی عبدالله افغاننویس و ((فارسی کابلی)) تیزس دکتورای روان فرهادی تا رساله های دکتور شارل کیفر فرانسوی، مواد ((اتلس زبانشناسی افغانستان)) و یادداشتهای شخصی اینجانب تا ادبیات داستانی نویسنده گان در رأس آفرینشهای داستانی دربرگیر نمایشنامه ها، داستا نهایی کوتاه و رمانهای چهارگانه دکتور ارغند، میتوان به این درجه بندی رسید که بیشترین واژه ها در پارسی افغانی، بویژه گویش کابلی آن در قدم نخست منشای پشتو- هندی دارند. به این معنا که در پهلوی واژه های اصیل برخی عمده واژه های هندی را نیز از طریق پشتو در پارسی عامیانه کابل راه یافته اند. در قدم دوم واژه هایی با خاستگاه ترک- مغولی در آن شاید در درجه سوم قرار گیرند و با منشای عربی، انگلیسی و غیره در درجات پایین و پایینتر. در این شماری واژه هایی دخیل از دیری به اینسو جزء زبان نوشتاری به ویژه داستانی و دیگر آفرینشهای ادبی شده اند. هندی، مانند: جاروجنگال، بارچالانی، چلش (پول)، چالش (چلنج)، چوری، چوری فروش، چورو چپاول، سچه، چاپ، چاپه، چایی، تابه... و در پهلوی آنها: چل، چال (فریب، چلباز، چلبازی، چل و چلبازی، چلیدن، چلانیدن، تا میچله بچلان، چالان، روزچالانی (روز گذرانی)، چور، چوراچوری، چتل، چتی، چتی پتی، چتیات، چوته، جوته، تگ و تگمار، گلایی، چرایبی...)

؛ ترک-مغولی، مانند: خان، خانم، آقا(آغا)، بیرغ، قالین، تشک، خورجین، چین، آش، پلو، قابلی، دلمه، منتو، قروت، قیماق، انجیر، قُول، ایلاق، قشلاق، ایماق، یورش، شبخون (شبیقون)، قمچین، قنجوغه، یورغه، گمرک...، ولی بسیاری از آنها به زبان گفتاری و عا میانه و حتا به اصطلاح انگلیسی (slungs) محدود مانده و فرهنگ نویسان تا حال به ثبت مقدار خیلی کم دست یازیده اند. اینجا سوالی پیش میآید که چرا از واژه ها، اصطلاحات و محاوره ها، ضرب المثل ها... و حتا گونه های دستوری مانند ضمائر اداتی (particule nouns) از قبیل ازش، از پیشش (اززندش)، ازت، از پیشت(از نزد تو)، همراه با صورتهای جمع(ازیشان...) به زبان نوشتاری، به استثنای آثار داستانی و تمثیلی، راه داده نشده است

این جانب کوشیده تا در این ارزیابی مختصر برخی از آنها را به عنوان مشت نمونه خروار در کتیگوریهای مختلف به گزینش گیرم

یکم- آواشناسی:

دکتور ارغند تلاشی فراوان به خرچ داده تا زبان عامیانه را در چوکات سیستم الفبایی متداول با کارگیری دوسه نشانه های واو(و-ی) اعراب تا حد امکان بازتاب دهد. البته بازتاب تمام عیاری آواشناختی در زمینه کاربرد خط آوانگار(فونیمیک) را ایجاب میکند. به هر رو، به نمونه هایی چند، آنهم طی عبارات و جملات در زمینه بسنده میکنیم:

خدا روز بده نیره، سر ما از مال و جان خودت بر هستن؛ اگنی(اگرنی، اگر نه)، سلام مارام علیک نمیگیره؛ همی حولی ما آفتاب(آفتو) رخ اس؛ حویلی گگ مام ازدست ما نره؛ پدرت تنبلی ره از خود کده بود، به صد خون دل راضیش ساختم؛ او وخت میگن؛ این کارهاره بکنن

(۱-۳ص)؛ وطن منن پاک یادشی موره؛ طپیدن؟ اطفال ماصوم، ملا صپدر گُپت، خپه،(از زبان کرکتر پشتون) ۵۱، صیفو... گشنه گشنه میموره؛ صوب که دویدن و گریختنم (۷۳۲-۷۳۴) اولاد هایم نیمه هراتی هستن.. داماد شما میشم. مه از لاجیت فامیدم، خوار غلط نکنم... (۲۸۵)؛ بیع و بها، بیعانه... ارغند میفهمد که نه تنها آواهای حنجره یی/ح، ع/ یا بندشی- سایشی /ث، ص، ض ط، ظ، ذ/ عربی، بلکه /ه/ گلویی در پارسی افغانی به ندرت تلفظ میشود، ولی از ترس التباس که زاده خط ناقص متداول ما است، به نشانه ها یا حروف قریب المخرج پارسی تبدیل یا حذف مینماید، مثلاً /ه/ را به // در (همی، کارها)- (هستن) به حیث فعل کمکی به هررو(استن) درست است، /ط/ را به /ت/ در (وطن منن)- (طعنه) طور استثنایی( تانه) نوشته، /ث/ و /اص/ را

رابه/س/ در (حدیثه) و (صوب/ صبح) - نه در اسم خاص (صیفو) که شکل مختصر عامیانه (سیف الدین) است، نه (صیف الدین)، البته در (صد) که در زبان نوشتاری به عین دلیل پیشگیری از التباس جاگزین (سد) گردیده است، اض/، اظ/ و اذ/ رابه/ز/ در (راضی)، اع/ را به/ در (علیکم، بیع، بیعانه)؛ همچنان اگر از زبان کرکتر پشتون طرف (طرف) را (ترپ) مینوشت، معنای (گریز) را میداد...

((گوشنه)) که ظاهراً بنابر همالایشی (contamination) (با((تشنه)) همقافیه گردیده و به مثابه واژه یی تیپیک عامیانه پارسی- دری گفتاری در رمان لبخند شیطان تقریباً برای همه کرکتر ها اعم از باسواد و بیسواد مورد کار برد قرار میگیرد، ولی از دیدگاه ریشه شناسی (اتمولوجی) مقایسی نسبت به ((گرسنه)) اصیلتر مینماید، یکی از دلایلی در زمینه همانا معادل ((ویدی)) پشتو میباشد. به این معنا که پشتو همراه با دیگر زبان های شمالشرقی از جمله زبانهای پامیری برخلاف گروه جنوب غربی در رأس زبان پارسی بیشترین آوهای قدیمی را، دیگر گون و در برخی موارد حذف کرده است. به گونه مثال آوهای آغازین /گ-د-ب) را به/غ- ل-وا، و /اش/ را در هر موضع واژه به/ب/ و /چ/ تبدیل نموده است. مانند: (گاو- غوا)، (دختر- لور) و (برادر- ورور)...؛ مثال حذف /گ/ و /خ/ آغازین در واژه های مانند (گفتن- ویل)، (خوشه- ویدی)، (خشک-وچ) ، (خشک آب- بدوب)، که شاید دیگر ازین گونه نمونه ها کمتر سراغ شوند. در حالیکه در برابر ((گرسنه)) بایست پشتو طبق تقابلهای تاریخی معادل ((گبش تنه)) را انکشاف میداد!

## دوم- واژه ها

به گونه ای که در بالا اشاره شد، واژه های عامیانه زبان گفتاری پارسی به ویژه گویش کابلی نه تنهاگونه های احجاف شده واژه های اصیل بوده، بل بیشترین آنها منشای پشتو، هندی، ترکی - مغولی، عربی ... دارند که ما نمونه های گونه گونی را در اینجا بر میچنینیم : تندور، آجیده و پس دوزی (کردن)، ایلا (کردن)، ایلائی، خیله، خلمی، تیر (تیر)، چتل، چتل پتل، خیت، پت (کردن)، روی پت، چشم پت (کاری را انجام دادن)، جل و بل (کسی برآمدن)، دینه شو، دینه روز، چور (کردن)، چوراچوری، دوزادوزی، لت و لغت (نشستن)، غیب و غُرب،

تُشک، قُرت (کردن)، یگان، یگانبار، سات تیری، کوچ و چوکی، کُلگی، قاش (انداختن)، دیمدیمک (دینگدینگ؟) آخرتش، هریکین، بیخی (اصلاً)، شال مال (از ترکیبات مهمل)، شوی (مخفف شوهر)، ننه، اته و اتی (پدر و مادر در هزاره گی)، دند (دند)، جارو بته، شانندن،

شستن، اُبوی، اوشتک، شِق (کردن)، رموزفام، کته، کته کته (خرچ کردن)، که ترکیب کته خرچی (خراجی) از آن ساخته اند، غوره یی رنگ، اولباری (طفل) که در برابر، (پس کورکی) قرار دارد، چُغل، غیبتگر، تکک (تا تکک پرهستم)، لغازخان، چار پلاق (واز بودن دروازه)، تِرپ تِرپ (صدای انداختن کتابها...)، چای نمان (چای نان؟)، کت، کتی (با)، (سگ) پیر و پشمالود، لَکتو (کردن تکه از بالکن)، پکولها، چپاچی، غار و غور، گُرپ گُرپ (زدن دل)، گریال (واری روان استی)، دپ (کدن)، لاف و یتاق... (۳-۱۴۶)؛ بیروبار، راکت های سرشونه (شانه) یی، به چت (بجت)، تکسی وان، چکر، (( هندی از قبیل: چل، چال (فریب، چلباز، چلبا زی، چل و چلبازی، چلیدن، چلانیدن، تا میچله بچلان، چالان، روزچلانی (روز گذرانی)، جولابافنده، عنکبوت)، چوری، چوری فروش، چور، چوراچوری، چتل، چتی، چتی پتی، چتیات، چوته، جوته، تگ و تگمار، گلایی، چراییی...؛ کورمال کورمال، توته (توتی جگر)، زیرقول، چور شده گان، رَو (زود)، تیله (کردن)، دُپ دُپ دُپ (پژواک تصادم)، تک تک تک تک... (صدای فیر تفنگ، ماشیندار)، شوووووو گرم (صدای راکت)، کری های جوراب، ترق و تروق (دروازه)، پکه... (۲۸۵-۳۲۰)؛ چوک، چوچ و پوچ، کس و کوی، کوت (انبار)، پروت (کردن)...؛ لوله و لوپان (پشتو: لولپه، لولپاند)، سرکنده و پای کنده، دستپالک (کردن)... (۶۹۰-۷۵۰).

سوم- اصطلاحات و محاوره ها:

در رمان بسامد این واحد های زبانی نسبت به واژه ها بالا تر است. گویی هیچ واژه یی بسیط و آزاد را برون از اصطلاحات و محاوره ها در آن به کار نرفته است. این گونه بافتهدار جنب ضرب المثلها، کنایات و غیره اجزای مؤجز زبانی. رایج در فرهنگ پر بار مردم منبعی سرشار زبان نوشتاری و ادبی مان به شمار میروند. این جا باید واضح ساخت که ما اصطلاح و محاوره را به مثابه دو واحد در عین مشابهت بانقش و معنای متفاوت به کار میبریم. اولی معا دل (expression) و دومی معادل (idiom) انگلیسی است. هریکی از این واحدها زبانی که متشکل از عبارات ثابتی از جمله بوده و یا هم خود جمله میباشد، با این فرق که در نقش و معنای (اصطلاح) رد پایی ترکیب لفظی یکسره محو نمیشود، مانند به دست آوردن)، از دست دادن، روی دوپا نشستن، چیزی در دل کسی گشتن، از دهن و دامن جاری شدن، تیر خودرا آوردن، غُرُوفش (کردن) و یا به سطح جمله: چشم پُت کاعذ را امضاً کرد، گپ از دهنش برآمد...؛ در حالیکه در محاوره هیچگونه ارتباطی میان لفظ، و نقش و مانا به آسانی درک نشده، همانند تصاویر ذهنی ادبی- شعری معنای مجازی، استعاری، سمبول، تلمیح یا کنایه نداشته، فهم قبلی و تأملی را ایجاب میکند، مانند: دل خودرا یخ کردن، دست زیر آلاشه نشستن، خودرا به کوچه

حسن چپ زدن، در چشم کسی در آمدن.. ابهام و پیچیده گی محاوره بیشترین از این است که زاده ضرب المثلی بوده که آن نیز به نوبه خویش قصه و شأن نزولی راتداعی میکند.

اینک با این توضیح کوتاه شماری از نمونه های هر دو گونه واحد زبانی - گویشی از لابلای رمان برگزیده، پیشکش دوستداران زبان و ادب مینماییم:

باد و بروت ره یاد نداره، یک و دو نمیکنه، سلام کسی را وعلیک گرفتن، آغابلی و چغل هم نیس، هول دل شدن، دردلت چیزی نگرده، یک تار مویته با تمام دنیا برابر نمیکنم، اولاد خلش اولاد اس، توتۀ جگراس، آب آسیاس، بروم هم خرما میشه هم ثواب، زار آوش برابره، دمم راست میشه و غم غلط، بینیش شاق انداخته، تیرش کد، تیر خوده آورد... گرم و خونک روزگاره بدیدی، به دهن یوهم پیاز پوست نمیکنه، رنگش پریده معلوم میشد، بینی پتق خده بخوره، مثلی که کیک د تنبانش درآمده باشه، کنج لبش میپرید، از آسمان آتش میباره، و نی سرکس ری میزدن، ... آمده که ای ملک ره باز کون به کون کنه (۳-۱۵۰)؛ خرره خله چوب میدانه، حدیثه زن دست و پای اس، بینیت بیخی تیغه انداخت، فکرته د سرت بگی... (۲۸۸-۳۱۹)؛ گوش شیطان کر، سر گپ ایساد س، از دست مه و تو چی پوره اس، یک دختر اوره از راه کشید، به خود گپ جمع میکنن، طاقتش نیامد، زنهای ای زمانه به تروخشک دست نمیزنن، از خود خو خوار و آچه ندی... (۶۷۰-۷۳۳)؛ چرا دجان جور خود شاخک بشانم، کمکی از دست ما پوره باشه میکنیم، چه جانکنی دارد؟ دقصیش هستی، خوده دچشم سیر بزن، تو بگویی از قبر خیستیم، با آن و نی پاسخ میداد، اگر یک دغه حرص ورداریش، رایشه کدام طرف دیگه کج کنه، چی از دست ما پوره است، مانند میخی شیخ و راست نشسته بود، د قصه شان هستی، ری نزن، هر طرف وارخطا وارخطا سیل نکو، در روشنی چلچراغها بل میزد، گیهای جمیله را با دهن باز میشنید، غمته خوردم، که دم ما راست شوه، سینه اش را پیش کشید، مه دان ای مرد که ره بکاوم، دید که جمیله با پیشخدمت گرم گرفته است، چرا فیله به یاد هندوستان بندازیم، دست مه خوب میچله... (۸۶۲-۹۵۱).

ضرب المثلهها(متلها)

چاکنه چا میکشه و آوبازه او، خانه نخر، همسایه بخر، دوست همه کس، دوست هیچکس نیس، آدم دوست خوده به خاطر یک بدیش نمیفروشه، یک بام و دو هوا، بر یکی نوش بر یکی نیش، دیمدیمک( ) آخرتش یک چقمق و تمام سمرخیل(۱-۶)؛ از دایی چی کون پناپی، کوزه هر روز نمیشکنه، یک روز نی یک روز، پادشاه بمرد، زنده باد پادشاه(روسی)، تیرسو، هیر سو(پشتو)،

آدم دوبار نمیمیره، غم کوه کوه میایه و مو مو میره، قار اوغان رام ازبک، جان کندن لغمانی خوردن مغل، سگ زرد برادر شغال... (۸۶۳-۸۹۸).

ناگفته نباید گذاشت، انگیزه نقد نویسی که رمان لبخند شیطان را نمونه یی از (( میجک ریال یم)) وانمود ساخته، همانا پرداخت جادویی زبانی- گویشی آن بوده است، و گرنه از نگاه درونمایه فکری رمانی است که به جز از ((هومانیسم)) به هیچ یکی از ایتمها منسوب شده نمیتواند!

بیجا نخواهد بود، این نقدگونه زبانشناختی را با نمونه یی از زبان زیبای ادبی- تمثیلی رماننویس توانا و مردمگرای کشور دکتور ببرک ارغند به پایان ببریم:

((روبرت گریگوریان پیش پیش گام برمیداشت و دیگران خاموشانه و دلواپس-درمیان کوتتهای برف- به دنبالش روان بودند. رطوبت و سردی، شاخه های خمیده و پُربرف درختان جنگلی را در قبضه خویش میفشرد. کمی که رفتند، ساحه یی نسبتا بازی در چشم انداز شان ظاهر شد. دیدند که چیزی شبیه کلبه یی در میان درختان کاج، زیر پوشش برف، ایستاده بود...ص ((۱۰۸۲)).

پایان